

بانگ صفیر

دکتر احمد احمدی

استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

(از ص ۱۲۹ تا ۱۴۸)

چکیده:

نحوه نگرش صاحبان فکر و اندیشه به شخصیت‌های تاریخی، به نوعی نشان دهنده چارچوب تفکر و دستگاه فکری و در واقع بیانگر جهان بینی و هستی‌شناسی آنان است. در این مقاله نویسنده، به مقایسه «دیدگاه مولوی درباره معاویه» با معارف قرآنی و روایی ثبت شده در منابع معتبر و نقد دیدگاه شاعر منظومه بزرگ تصوّف در این زمینه می‌پردازد. البته تفصیل این بحث همراه با مباحث تاریخی بسیار در طرح پژوهشی نگارنده ذیل عنوان «سیمای خلافت اموی در مثنوی» به رشته تحریر کشیده شده و آنچه در این وجیزه امکان عرضه داشته در آن پژوهش مجال ارائه یافته است.

واژه‌های کلیدی: قرآن، حدیث، تاریخ، قصه، ابلیس، معاویه.

مقدمه:

در جای دیگری گفته‌ام (مقاله "فانوس خیال"، مجله اختصاصی گروه زبان و ادبیات فارسی، پائیز ۸۰، شماره سوم): "رد برخورد عقلانی با یک اثر برجسته چون "مثنوی" با این گونه سخنان، که: "ادبیات از مقوله انشاء است و صدق و کذب را بر نمی‌تابد" و یا "تصوف نگاهی هنری به مذهب است و هنر نیز منشوری است حامل وجوه متعدد" در خصوص آثار محض ادبی و زائیده‌های خالص هنری و تجربه‌های ناب لحظات شاعرانه و... شاید تا حدی مجال عرضه داشته باشد، اما اثری چون مثنوی یک اثر هنری صرف نیست؛ منظومه‌ای فلسفی و کلامی نیز هست؛ برهانها و قیاسهای متعدد و تمثیلهای گوناگون برای القای مطلب در جای این کتاب، آن را از حوزه هنر صرف، خارج کرده است.»

اکنون نظر محققان را در این مورد با هم مرور می‌کنیم:

«در هر حال، بر خلاف معنی رمزی که مثنوی را یک حماسه روحانی می‌کند، قالب و صورت ظاهری مثنوی از آن یک منظومه "تعلیمی" می‌سازد که در آن، مسایل مربوط به شریعت و حقیقت از نظرگاه اهل طریقت مطرح می‌شود و مشتمل بر خطابه‌های مع الواسطه یا بلاواسطه‌ای است که تخییل انگیز و غالباً اقناعی است و بیشتر بر حجتهای قیاسی تکیه دارد و محتوای اندیشه هم در آن، از قرآن و حدیث و حکم و امثال و قصص و حکایات، قالب می‌گیرد...»

مثنوی هیچ جا از بینش فلسفی خالی نیست و کمتر مسأله‌یی از اُمّهات مباحث اهل فلسفه هم هست که مولانا آن را در اینجا مطرح نکرده باشد و جوابی برهانی یا تمثیلی به آن نداده باشد.»

«به هر حال کثرت نسبی این گونه مقالات که از اقوال قدماء متکلمان و فلاسفه اقدمین گرفته تا قدماء صوفیه و معاصران و متأخران آنها، به صورتهای گونه‌گون در مثنوی انعکاس یافته است حاکی از تبحر مولانا و احاطه وی بر فنون و معارف

عصر است.» (سزنی، ص ۴۳۸-۴۹۱)

«... مولوی نه فیلسوف است نه شاعر... هم فلسفی را تحقیر می‌کند و هم بر

فلسفه می‌تازد. چنانچه قافیه اندیشی را عبث می‌شمارد و از دست مفتعلن مفتعلن نیز شکایت دارد. با این همه شور عشق او را هم فلسفی کرده است و هم شاعر. شعر می‌گوید و در آن نه همان هیجان‌های روحانی خویش بلکه اندیشه‌های فلسفی خود را نیز بیان می‌کند. با آن که از استدلالیان و شیوه فکر و بیان آنها رضایت ندارد، خود در بیان آراء و اندیشه‌های خویش مثل آنها استدلال می‌کند...» (زرین کوب، با کاروان حله، ص ۲۳۹)

نگاهی گذرا به فهرست مطالب کتاب «مولوی نامه»، تألیف استاد جلال الدین همائی، به ویژه مقالت دوم و سوم و چهارم از جلد اول، و نیز عمده محتوای جلد دوم این اثر، شاهی دیگر بزرگتر از فوق است.

قصه در مثنوی

چنان که می‌دانیم قصه‌های مثنوی گاه در حجم یک یا دو بیت و گاه در اندازه دهها بیت عرضه می‌گردد. یکی از قصه‌های بالنسبه حجیم مثنوی، حکایتی است با این عنوان: «بیدار کردن ابلیس، معاویه را که خیز وقت نماز است». این داستان در نسخه نیکلسون از بیت ۲۶۰۴ تا ۲۷۹۲ و در نسخه قونیه از بیت ۲۶۱۱ تا ۲۸۰۰ از دفتر دوم را به خود اختصاص داده است که با حذف دو حکایت فرعی ۱۲ و ۹ بیتی در اواخر این قصه، ابیات این حکایت به طور خاص در حدود ۱۷۰ بیت را در بر می‌گیرد که به نظر می‌رسد حجم معتنا بهی است و این اولین نشانه اهمیت قالب و محتوای داستان در نظر سراینده آن است.

حکایت مبتنی بر گفت و گوی ابلیس و معاویه است که در ۱۲ گفت و شنود میان این دو نقش اصلی داستان تقسیم شده است. در این قصه نکات بسیار مهمی در ارزیابی شخصیت ابلیس از منظر مثنوی و اقوال صوفیه مبتنی بر مسأله اعتذار ابلیس دیده می‌شود. با توجه به این که مولوی در مواضع دیگری نیز از ابلیس سخن رانده است، بررسی کامل در این خصوص فسحت مجالی می‌طلبد که توفیق آن را از حضرت حق جل و علا می‌خواهیم.

اما آنچه در این داستان توجه نگارنده را به خود جلب کرده و انگیزه عرضه این نوشتار گردیده تصویری است که جلال الدین محمد بلخی از شخصیت معاویه ترسیم کرده است و لذا برآنیم که این تصویر را پیش چشم مخاطب فرهیخته نهاده با نگاهی عمیق تر آن را بکاویم. ابیاتی از این داستان را با هم می خوانیم:

در خبر آمد که حال مؤمنان	خفته بُد در قصر بر بسترستان
قصر را از اندرون در بسته بود	کز زیارتهای مردم خسته بود
ناگهان مردی ورا بیدار کرد	چشم چون بگشاد پنهان گشت مرد...
گفت امیر ای راه زن حُجّت مگو	مر ترا ره نیست در من ره مجو
ره زنی و من غریب و تاجرم	هر لباساتی که آری کی خرم...
تا چه دارد این حسود اندر کدو	ای خدا فریاد ما را زین عدو
این حدیثش همچو دودست ای اله	دست گیر ار نه گلیم شد سیاه...
از هوا من خوی را وا کرده ام	لقمه های شهوتی گم خورده ام
چاشنی گیرِ دلم شد با فروغ	راست را داند حقیقت از دروغ
چار میخت کرده ام هین راست گو	راست را دانم تو حیلتها مجو
من ز شیطان این نجویم کوست غیر	کو مرا بیدار گرداند بخیر
گفت بسیار آن بلیس از مکر و غدر	میر ازو نشنید کرد استیز و صبر
گر نماز از وقت رفتی مرا ترا	این جهان تاریک گشتی بی ضیا
از غبین و درد رفتی اشکها	از دو چشم تو مثال مشکها
آن غبین و درد بودی صد نماز	کو نماز و کو فروغ آن نیاز...
پس عزازیلش بگفت ای میر راد	مکر خود اندر میان باید نهاد
گر نمازت فوت می شد آن زمان	می زدی از درد دل آه و فغان
آن تأسف و آن فغان و آن نیاز	در گذشتی از دو صد ذکر و نماز
من ترا بیدار کردم از نهیب	تا نسوزاند چنان آهی حجیب
تا چنان آهی نباشد مر ترا	تا بدان راهی نباشد مر ترا
عنکبوتی تو مگس داری شکار	من نیم ای سگ مگس زحمت میار

باز اسپیدم شکارم شه کند عنکبوتی کی به گرد ما تند
تو مرا در خیر زان می خواندی تا مرا از خیر بهتر راندی

فروع اول - پیکره داستان (قالب و سند)

استاد بدیع الزمان فروزانفر در کتاب ارزشمند "مأخذ قصص و تمثیلات مثنوی" در ارائه مأخذی برای این حکایت، با اشاره به چهار کتاب، چنین نوشته‌اند (ص ۷۲ و ۷۳ شماره ۶۷): «و یروی ان رجلاً کان یلعن ابلیس کل یوم الف مرّة فبینما هو ذات یوم نائم اذا اتاه شخص فایقظه و قال قم فان الجدار هاهو یسقط فقال له من انت الذی اشفقت علیّ هذه الشفقة فقال له انا ابلیس فقال کیف هذا و انا العنک کل یوم الف مرّة فقال هذا لما علمت من محل الشهداء عند الله تعالی فخشیت ان تكون منهم فتنال معهم ما ینالون (قصص الانبیاء ثعلبی، ص ۳۶)

و نظیر آن این حکایت است که در «البیان و التبیین»، جلد ۳، ص ۱۰۱ و در کتاب «تلبیس ابلیس»، ص ۱۳۸ با مختصر اختلافی در عبارت دیده می‌شود:

و دخل ابو حازم مسجد دمشق فوسوس الیه الشیطان انک قد احدثت بعد وضوئک قال له اوقد بلغ هذا من نصحک.

و ظاهراً حدیث ذیل که در «حلیة الاولیاء»، جلد ۳، ص ۳۳۵ نقل شده در ترکیب این حکایت مؤثر بوده است.

انّ الشیطان یزین للعبد الذنب حتی یکسبه فاذا کسبه تبرّأ منه ولا یزال العبد یبکی منه و یتضرع الی ربه و یرتکین حتی یغفر له ذلک الذنب و ما قبله فیندم الشیطان علی ذلک الذنب حین اکسبه ایاه فغفر له الذنب و ما قبله.

و نظیر آن روایت دیگر است که در همان کتاب، جلد ششم، ص ۲۷۵ می‌بینیم:
انّ العبد لیعمل الذنب فاذا ذکره احزنه فاذا نظر الله عزّ وجل الیه قد احزنه غفر له ما صنع قبل ان یاخذ فی کفّارته بلا صلوة ولا صیام.

استاد بزرگوار جناب دکتر شهیدی نیز در شرح این داستان مرقوم نموده‌اند (شرح مثنوی ۵۰۸/۶): «با تتبع فراوان، این داستان را که مولانا به معاویه نسبت داده است در

هیچ مأخذی ندیدم. مرحوم فروزانفر نیز هر چند حکایت هایی را آورده است که با سروده مولانا اندک مشابهتی دارد (مأخذ قصص و تمثیلات مثنوی ص ۷۲-۷۳)، هیچ یک با معاویه ارتباطی ندارد.»

استاد شهیدی در جای دیگری نیز به این خصوصیت، اشاره ای توجه برانگیز دارند (شرح مثنوی ۲۴۸/۴): «چنان که در جای دیگری نیز اشارت شده است بیشتر داستانهایی که مولانا در سراسر کتاب آورده از نظر تاریخی یا ریشه ندارد یا او آنها را به سلیقه خود دگرگون کرده است تا نتیجه ای را که می خواهد بگیرد.»

نمونه ای از این اشارت را نگارنده در مقاله ای دیگر در بررسی «افسانه غرانیق در مثنوی»، نشان داده است (مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، تابستان و پائیز ۱۳۸۱ به شماره ۱۶۳ - ۱۶۲ و تحت عنوان «دکان فقر»)

در تأیید بی اصل بودن حکایت، ذکر این نکته ضروری و شایان است که بنا بر نقل شاعر این مقابله با ابلیس و اندوه معاویه بر فوت جماعت به همراه حضرت خاتم صلی الله علیه و آله، در هنگام حکومت معاویه در شام است و این خود، تناقضی تاریخی و جغرافیایی به فاصله دمشق و مدینه در مکان، و دست کم دو دهه در زمان است و ظاهراً هیچ توجیهی را بر نمی تابد. این میزان غرابت از نظر محققان مدقق پنهان نمانده است (سرنی ۱/۲۸۰-۱۰۰ و نیز ۲۹۴-۲۹۵ و ۳۰۴-۳۰۵).

نیز در کتاب ارزشمند «بحر در کوزه» (ص ۱۳۳ شماره ۵۹) بر بی مأخذ بودن این قصه در روایات تأکید شده است. این عدم تقید به توافق با تاریخ، در نمونه های دیگری نیز مجال ظهور یافته که گاهی مغایرت آشکار آن با حقایق و مسلمات تاریخی، بسیار غریب و گاهی مضحک می نماید. (همان، ص ۲۹۴ و ۲۹۵)

استاد علامه محمد تقی جعفری نیز در شرح مثنوی خود همین امر، بی مأخذ بودن حکایت، را مورد تأکید قرار داده اند (تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی - قسمت سوم، دفتر دوم، ص ۲۰۲).

فروغ دوم - درونه داستان - محتوا

با نگاهی دیگر به مجموعه ابیات، تصویری که از بنیانگذار سلسله نامیمون

بنی‌امیه از منظر مثنوی ترسیم شده چنین می‌بینیم:

الف - به کار بردن لقب «خال مؤمنان»

در برخی نسخه‌های قدیم مثنوی از جمله نسخه معتبر قونیه، حکایت با این بیت آغاز می‌شود:

در خبر آمد که "خال مؤمنان" خفته بُد در قصر بر بستر ستان
و چنان که محققان نظر داده‌اند (بحر در کوزه، تعلیقات، ص ۴۸۷، شماره ۱۷): «ظاهراً این ضبط باید مبنی بر تصحیح و تبدیل خود مولانا و برای اصلاح تشدید زایدی باشد که در ضبط دیگر بیت، از باب ضرورت در نام معاویه آمده است.»
در نسخه نیکلسون در همه عناوین در کنار نام معاویه عبارت "رضی الله عنه" آمده و نیکلسون هم این گونه ترجمه کرده است:

May God be Well - Pleased with him

و گفته‌اند (سرنی، بخش اول) که عناوین همه بخشها ظاهراً از خود مولوی است.

چنان که می‌دانیم در میان عامّه، معاویه به سبب آن که خواهرش ام‌حبیبه از همسران حضرت خاتم صلی الله علیه و آله بوده است، بر سبیل تعظیم، "خال مؤمنان" خوانده شده است. شگفت آن که محمد بن ابی بکر، فرزند خلیفه اول و برادر عایشه، همسر دیگر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، هیچگاه به این لقب نامیده نشده است و این امر به یقین به سبب مشی متفاوت این فرزند خلیفه و برادر همسر حضرت است که دائماً ملتزم رکاب امام الموحّدين امیرالمؤمنین سلام الله علیه بوده است و آن دیگری، معاویه، در مسیر تضاد و ستیز و دشمنی بی‌انتهای با حضرت ایشان. به این موضوع در جای دیگر به تفصیل بیشتر خواهیم پرداخت.

ب - تقابل ابلیس و معاویه و غلبه معاویه بر ابلیس؛

چنان که می‌بینیم این قصه دو قهرمان بیشتر ندارد؛ یکی منفی؛ یعنی ابلیس و دیگری مثبت؛ یعنی معاویه. البته برخی لفظ اندیشی‌ها و سخن پریشی‌ها از ابلیس

در داستان آورده شده که انعکاسی از مسأله اعتذار ابلیس در فرهنگ صوفیه را می‌نماید ولی در نهایت نقش منفی این مقابله، از آن‌این مطرود درگاه حق و نقش مثبت این تقابل، به نخستین خلیفه اموی تعلق یافته است و این قطعاً تأمل برانگیز است.

این نکته را دکتر زرین کوب این‌گونه بیان کرده است (بحر در کوزه، ص ۱۳۳ و ۱۳۴): «... به هر حال غلبه معاویه بر ابلیس نه فقط رأی مولانا را در باب این صحابه رسول که نزد امثال سنایی هم با نظر موافق و مساعد نگریسته نمی‌آید، نشان می‌دهد، بلکه سابقه این‌گونه گفت و شنودها را که نظایر آنها در باب مشایخ صوفیه و بعضی زهاد نیز منقول است به عهد صحابه رسول منتهی می‌کند و برخی عقاید و آراء صوفیه را هم که از زبان معاویه مطرح می‌سازد بدین وسیله بر سابقه عهد رسول و صحابه مبتنی می‌دارد... و مولانا با تقریر اهمیت این درد و شوق، هم مذاق صوفیه را در این مسأله توجیه و تأیید می‌نماید و هم در عین حال معاویه را از وقوع در مکر ابلیس تنزیه می‌کند و معارف و اقوال صوفیه را از طریق اسناد به او به عصر صحابه مربوط می‌دارد. با توجه به آن‌که مولانا هم مثل غزالی در آنچه به احوال رجال و واقعات تاریخ مربوط است به غور و تدقیق محققان ناظر نیست، این طرز تلقی مخلصانه وی از احوال معاویه، که نزد اهل سنت و مخصوصاً کسانی که در محیط شام می‌زیسته‌اند نظیر بسیار دارد، البته غریب نمی‌نماید، معهداً بر رغم تلقی تکریم‌آمیزی که مولانا از معاویه دارد، تأمل در قصه او با ابلیس در عین حال تا حدی این خلیفه در "قصر" خفته را رمزی از حال کسانی نشان می‌دهد که هر چه آرامش خواب آنها را بر هم می‌زند و آنها را از غفلت و غروری که مایه آسایش خیالشان است دور می‌کند به نحوی به ابلیس منسوب می‌دارند و گویی می‌پندارند هر چه بیشتر در رؤیاهای خویش مستغرق باشند بیشتر از آنچه مایه دغدغه خاطر است دور می‌مانند.»

ج - انتساب مکاشفه به معاویه

قصه حاکی از آن است که معاویه در قصر خویش خفته است و در را هم از درون حجره بسته است. ناگهان کسی او را بیدار می‌کند و تا معاویه چشم می‌گشاید، مرد پنهان می‌شود و اعتراف ابلیس و...

د - تعبیرات خاص مثنوی درباره معاویه

۱ - امیر یا میرراد (بیت ۲۶۵۹ و ۲۷۰۸ و ۲۷۷۲)

۲ - عدم امکان نفوذ ابلیس در معاویه (مصراع دوم بیت ۲۷۰۸: مرترا ره نیست در من، ره مجو)

۳ - نالیدن معاویه به حضرت حق تعالی از ابلیس و نصرت خواستن (ابیات ۲۷۱۴ تا ۲۷۲۰)

۴ - موعظه سازی و اندرزگویی معاویه و توصیه و تأکید بر راستی و صدق، و خود را خالی از هوای نفس شمردن (ابیات ۲۷۸۳ تا ۲۷۴۸)

۵ - تأکید مجدد معاویه بر خالی بودنش از هوای نفس و لقمه حلال خوردن وی و دارای دلی روشن و ضمیری با صفا بودن (ابیات ۲۷۶۲ و ۲۷۶۳)

۶ - چارمیخ کردن معاویه ابلیس را و حق شناسی معاویه (بیت ۲۷۶۶ و چند بیت بعد)

۷ - انتساب حسرت و زرد ز اخلاص و شوق به معاویه و اشتیاق وی به نماز جماعت با حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله (ابیات ۲۷۷۳ تا ۲۷۷۸ و ۲۷۸۸ تا ۲۷۹۳)

۸ - باز سپید خواندن معاویه که شکار شه (حضرت حق) می‌گردد (ابیات ۲۷۹۴ تا ۲۷۹۸) که به تعبیری زیرکانه، معاویه را از زمره ملازمان و خواص درگاه حق جلوه می‌دهد. در توضیح بیشتر برای این مورد باید گفت:

استاد بدیع الزمان فروزانفر نیز در "شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین عطار" "باز" را نمودار کسانی شمرده‌اند که طالب قرب سلطانند. (ص ۳۵۸ و ۳۵۹).

همچنین دکتر شفیع کذکنی هم در مقدمه تصحیح جدید منطق الطیر در بحث از پرندگان در این منظومه - که هر یک نماد کسانی یا امری هستند - در باره "باز"

چنین نوشته‌اند (ص ۱۷۶ مقدمه): «ارتباط باز با ساعد سلطان و تعلق او به قلمرو سلطنت، ناخودآگاه از پیوند او با فره ایزدی و عنایت الهی خبر می‌دهد. آنچه در مورد باز جنبه رمزی می‌تواند داشته باشد این است که طبیعتی وحشی دارد (رمزی از انسان قبل از ورود به عالم سلوک) و امیال و خواسته‌های خود را دنبال می‌کند و برای خود می‌کوشد، اما وقتی او را تربیت کردند (و از مدارج سلوک عبور کرد) خواست او تبدیل به خواست خداوند و صاحب او می‌شود و "آنچه به مراد خویش گرفتی، نیز (= با دیگر) به مراد خویش نگیرد و مراد خویش زیر مراد خداوند آرد.»

بنابه نوشته همین استاد در خصوص پرندگان خاص در منطق الطیر که در آغاز این منظومه مورد خطاب عطار قرار دارند (ص ۱۷۷ مقدمه): «ساختار کلی خطاب‌ها شامل دوازده پرنده است از هدهد تا باز. وقتی به باز رسیده است به جای پنج بیت، او را با ده بیت مخاطب قرار داده است، زیرا مقامی برتر از دیگر پرندگان دارد و جایگاه او ساعد سلطان است و دست ذوالقرنین.»

مهم‌تر آن که مولوی خود در مثنوی (۳۲۱/۲-۳۴۷ و ۱۱۲۷/۲-۱۱۸۷) همچنان که محققان خاطر نشان کرده‌اند "باز" را "رمز انسان کامل" می‌داند. (سرفنی،

(۴۸۵/۱)

۹- شناخت کامل معاویه از کید و نیرنگ‌های ابلیس، که طبعاً به پرهیز وی از دچار شدن به نیرنگ ابلیس می‌انجامد.

پرده‌برداری

پرتو نخست - کلام وحی (قرآن)

در خصوص تأثیر کلام وحی در مثنوی گفته‌اند:

«این نکته که زمینه فکر و بیان مثنوی بیش از هر چیز متأثر از قرآن کریم به نظر می‌رسد نه فقط از آنجا ناشی است که متصوفه مبادی و تعالیم خود را غالباً به قرآن منسوب یا مربوط می‌کرده‌اند و حتی در عین آنکه به نقل احادیث چندان عنایت

نداشته‌اند و اخذ و ضبط آن را از مقوله اشتغال به علم قال و علم رسمی و بحثی تلقی می‌کرده‌اند باز بر تلاوت و ختم قرآن مواظبت و مداومت داشته‌اند، بلکه در مورد مولانا و مثنوی این کثرت و تنوع اشارات و معانی قرآنی تا حدّ زیادی مخصوصاً ناشی از همان سابقه اشتغال شخصی و خانوادگی وی به حرفه و عظم و تذکیر هم بوده است...

باری تأثیر قرآن هم دل لغات و تعبیرات مثنوی جلوه دارد، هم در معانی و افکار آن پیدا است. و کثرت و تنوع انحاء این تأثیر به قدری است که نه فقط مثنوی را بدون توجه به دقیق قرآن نمی‌توان درک و توجیه کرد، بلکه حقایق قرآن هم در بسیاری موارد به مدد تفسیرهایی که در مثنوی از معانی و اسرار کتاب الهی عرضه می‌شود بهتر مفهوم می‌گردد، و ازین حیث، مثنوی گه‌گاه همچون تفسیری لطیف و دقیق از تمام قرآن کریم محسوب می‌شود که هم طالبان لطایف و حقایق از آن بهره می‌یابند، هم که کسانی که به الفاظ و ظواهر اقتضار دارند آن را مستندی سودمند می‌توانند یافت.

بدینگونه اشمال بر معانی و لطایف قرآنی در مثنوی تا حدّی است که از این کتاب نوعی تفسیر صوفیانه، موافق با مذاق اهل سنت می‌سازد، و با آنکه این نکته تمام ویژگیهای مثنوی را شامل نیست، طرز تلقی خود مولانا را از مثنوی که وی در آن غالباً به چشم اثری الهامی و کتابی که طعن و نفی آن در حکم طعن و نفی قرآن و شریعت باشد می‌نگرد...

باری در بین آنچه از قرآن کریم در مثنوی اخذ و تضمین شده است، تعبیرات قرآنی با چنان وفور و کثرتی اقتباس و نقل گشته است که به نحو بارزی از غلبه معانی و الفاظ قرآن بر ذهن گوینده و از احاطه وی بر اسرار و دقایق آن حاکی است...

جو فکری مثنوی در تمام گوشه و کنارش به طور بارزی تحت تأثیر و سیطره قرآن واقع است...

کثرت و تنوع موارد اخذ و نقل آیات قرآنی در مثنوی به حدّی است که اگر آن را به یک معنی نوعی تفسیر عرفانی از قرآن هم بخوانند مبالغه نیست و از این مقوله

آنچه رنگ تأویل صوفیانه دارد غالباً متضمن صبغهی شاعرانه است که البته با تأویل باطنی و فلسفی هم قابل التباس نیست...

مولانا قرآن کریم را منبع و منشأ تمام تعالیم و آراء خویش از تصوف تا اخلاق تلقی می‌کند و غلبه معانی قرآن بر فکر و بیان او از اینجاست.

تعظیم فوق العاده مولانا در حق قرآن کریم که از آن به کتاب و ذکر و نبی هم گه گاه تعبیر می‌کند. همواره با نوعی تسلیم و انجذاب روحانی مقرون است و حال وی در برابر این وحی مبین الهی به نوعی فناء در ذکر و فناء در مذکور، یا به آنچه صوفیه فناء در شیخ و مرشد می‌خوانند شباهت دارد. و این مایه استغراق در معانی و اسرار قرآن در نزد مولانا می‌بایست تا حدّ قابل ملاحظه‌یی با تجربه عرفانی که تحقق به حقایق و اسرار آن را برای عارف کامل ممکن می‌دارد مربوط بوده باشد...

مولانا در تمام احوال نهایت تکریم قلبی را نسبت به این کتاب عظیم و وحی مبین که هر چند لفظ آن از لب پیغمبرست کلام الهی است نشان می‌دهد...

در هر حال تعظیم و تکریم قلبی فوق العاده‌یی که گوینده مثنوی همه جا نسبت به کلام الهی دارد نشان می‌دهد که مولانا معرفت و نجات عارف را در خارج از قلمرو وحی نمی‌جوید و از آنچه در جزاب طعنه زننده بر مثنوی می‌گوید نیز پیداست که نزد وی آنچه را مطلوب عارف و ضالّه اهل حکمت محسوبست در قلمرو وحی باید جستجو کرد نه جای دیگر.» (سزنی، ص ۳۴۱ تا ۲۸۰)

و اما حقیقت امر...

* بنی امیه در کلام حق

۱- سورة توبه - آیه ۶۰

(أَتَمَّا الصَّدَقَاتِ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمَوْلُفَةَ قُلُوبِهِمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ)
«مراد از "المولفة قلوبهم" در این آیه مبارکه، کسانی است که با دادن سهمی از زکات

به ایشان، دل‌هایشان به طرف اسلام متمایل می‌شود و به تدریج در اسلام می‌آیند و یا اگر مسلمان نمی‌شوند مسلمانان را در دفع دشمن یاری می‌کنند و یا در برآوردن ماده‌ای از حوائج دینی کاری صورت دهند.

در "الدر المنثور" [یکی از مهم‌ترین کتب تفسیر روایی قرآن در میان اهل سنت] مؤلف، جلال الدین سیوطی، تعدادی از این افراد را برشمرده که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به هر یک صد رأس شتر بخشیدند که از بنی امیه، بزرگشان در آن زمان؛ یعنی ابوسفیان، پدر معاویه و خود معاویه، چنین صدقه‌ای را دریافت کرده‌اند. (المیزان، ۲۱۰/۱۸)

۲- سوره ابراهیم - آیات ۲۶ و ۲۸ و ۲۹

و مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجثت من فوق الارض مالها من قرار (۲۶)...
الم ترالی الذین بدّلوا نعمت الله کفرا و أحلّوا قومهم دارالبوار (۲۸) جهنم یصلونها
و بئس القرار (۲۹).

همان کتاب یاد شده (الدر المنثور) در ذیل آیه مبارکه ۲۸ سوره ابراهیم روایت نقل کرده است که مقصود از شجرة خبیثة دو خاندان از قریش است که بدکارتر از آن دو نیست، یعنی بنی مغیره و بنی امیه. اما بنی مغیره که خداوند روز جنگ بدر کارشان را ساخت و اما بنی امیه یک چندی مهلت داده شده‌اند تا آنچه می‌خواهند بکنند. روایت یاد شده با سه راوی معروف از صحابه نقل شده است (المیزان ۲۳ / ۹۹ و ۱۰۰)

روایات متعدد به مضر (ن فریق) که مصداق آیه ۲۸ سوره شریفه ابراهیم را بنی امیه اعلام کرده‌اند در کتاب گرانقدر "سبعة من السلف" با ذکر دقیق مصادر و منابع، فهرست شده‌اند (سبعة من السلف ۳۰۱-۳۰۴).

۳- سوره مبارکه اسراء - آیه ۶۰

«و اذقلناک انّ ربک احاطه بالناس و ما جعلنا الرؤیا التي أریناک الا فتنة للناس و

الشجرة الملعونة في القرآن و نخوفهم فما يزيدهم الا طغياناً كبيراً»

شان نزول آیه به نقل بسیاری از منسیران این است که حضرت خاتم صلی الله علیه و آله در خواب دیدند که بنی امیه در صورت بوزینگانی از منبر ایشان بالا می روند و پائین می آیند. پس از این رؤیا حضرت بسیار اندوهگین شدند و آیه مبارکه برای رفع اندوه حضرت نازل شده، سلطه بنی امیه را مایه آزمون مردم اعلام فرمود.

در کتاب "درّ منثور" چند روایت به همین مضمون نقل شده است که مصداق شجره ملعونه در قرآن، بنی امیه هستند (المیزان، ۲۵ / ۲۵۳ و ۲۵۴)

مصادر روایت معروف "شجره ملعونه" در قرآن در منابع معتبر اهل سنت را مرحوم علامه جلیل امینی در ج ۸ الغنایر ذکر نموده است. بخشی از این منابع عبارتند از: تفسیر طبری، تاریخ طبری، مستدرک حاکم نیشابوری، تاریخ خطیب بغدادی، تفسیر نیشابوری، تفسیر قرطبی، اسد الغابه، کنز العمال، تفسیر خازن، تفسیر شوکانی، تفسیر آلوسی (الغدیر ۸/ ۲۴۸-۲۴۹). البته تفسیر کبیر فخر رازی را هم باید به این گروه افزود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۴- سوره مبارکه قدر - آیه ۳ "ليلة القدر خير من الف شهر"

از طریق اهل تسنن در کتاب "درّ منثور" و نیز در کتاب "تاریخ بغداد" خطیب بغدادی روایاتی نقل شده دال بر این که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند که در خواب به ایشان نشان داده اند که بنی امیه بر منبر ایشان بالا خواهند رفت و این معنا بر ایشان سخت گران آمد. خدای تعالی به عنوان تسلیت به رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقابل هزار ماه سلطنت بنی امیه، لیلۃ القدر را به ایشان عطا فرموده است. (المیزان، ج ۴۰ / ۳۳۰)

در کتاب نفیس "سبعة من السلف" (ص ۲۹۸ - ۳۰۰) شش روایت از کتب معتبر حدیثی و تفسیری اهل سنت دال بر این معنا فهرست شده است.

پرتو دوم - کلام معصوم (سنت)

در کلام حضرت خاتم صلی الله علیه و آله - هم چنان که در تفسیر آیات یاد شده گفتیم - مجموع این قبیله مورد لعن و نکوهش شدید واقع شده‌اند؛ به ویژه تعبیرات قرآنی "شجره ملعونه" و "شجره خبیثه" و سخن حضرت در تفسیر آنها و تعیین مصادیق آنها، به کمال، آنچه را باید بر روشنگر صاحب بصیرت، معلوم می‌دارد.

الف - منابع اهل سنت

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مواضع دیگری نیز، بدون الزام به تفسیر وحی، از این خاندان نامیمون به ویژه از بنیانگذار خلافت اموی سخن گفته‌اند. از جمله در "صحیح مسلم"، دومین کتاب معتبر حدیث از منظر عامه مسلمین، در بخش «کتاب البرّ و الصدقه»، باب من لعنه النبی صلی الله علیه و آله و سلّم» چنین آمده است:

«عن ابن عباس قال: كنت ألب مع الصبيان فجاء رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم فتواريت خلف باب قال فجاء فحطأني حطأة و قال: اذهب و ادع لي معاوية قال فجئت فقلت: هو يأكل قال ثم قال لي اذهب فادع لي معاوية قال فحبت فقلت: هو يأكل فقال صلی الله علیه و آله و سلّم: لا أشبع الله بطنه.»

همین مضمون و نفرین را در یک منبع معتبر دیگر از دیدگاه عامه و از جمله صحاح سته؛ یعنی مسند ابی داود، می‌توانیم بیابیم (سبعة من السلف، المقصد السادس، باب ۱، ص ۲ و ۲۷۱).

در یکی دیگر از کتب معتبر روایی اهل سنت، کنز العمال از متقی هندی، این موارد را می‌بینیم (کنز العمال، ۸۷/۶ ط الهند به نقل از سبعة من السلف، ص ۲۷۲):

«أخرج نصر عن عبد الله بن عمر أن معاوية في الدرك الأسفل من النار ولولا كلمة فرعون (انار بكم الأعلى) ما كان أحد اسفل من معاوية
و أخرج نصر عن عبد الله بن عمر أيضاً عنه صلی الله علیه و آله و سلّم: يموت معاوية على غير الاسلام.»

و أخرج نصر عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: يموت معاوية على غير ملتي.

و اخرج نصر عن البراء بن عازب قال: أقبل ابوسفیان و معاوية فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: اللهم العن التابع والمتبوع، اللهم عليك بالأقيعس» فقال البراء لأبيه من الأقيعس؟ قال: معاوية.

در باب دیگری از کتاب سبعة من السلف (المقصد السادس، باب ۲، ص ۳ و ۲۷۲) می خوانیم:

«ذهبی، عالم معتبر اهل سنت در حدیث، در کتاب "میزان الاعتدال" (۳ / ۳۱۱) در روایتی که تصریح به صحّت آن کرده از ابی برزة نقل می کند:

تغنی معاوية و عمرو بن العاص فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: اللهم اركسهما في الفتنة ركساً ودعهما في النار» این آواز خوانی و تغنی معاویه و عمرو عاص و نفرین نبوی علیه این دو، در حدیث دیگری در همین کتاب و نیز در حدیثی به نقل از ابن عباس در کتاب مجمع الزوائد هیثمی عالم مشهور دیگر اهل سنت و از عالم نامبردار عامه، طبرانی، نیز روایت شده است.

در کتاب کنز العمال متقی هندی (۶/۸۸ ط حیدرآباد، الهند) و مجمع الزوائد ۲۴۸/۷ در موضع دیگری می خوانیم که:

«المتقی الهندی قال: روی مسنداً عن شدّاد بن اوس أنه دخل على معاوية و هو مجالس و عمرو عاص على فراشه فجلس شدّاد بينهما و قال: هل تدریان ما یجلسنی بینکما لانی سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: اذارأیتموهما جميعاً فقرّوا بينهما فوالله ما اجتمعا الا على غدرة فأحیبتُ أن أفرق بینکما.»

نیز در باب ۹ از المقصد السادس از کتاب سبعة من السلف روایت شده است: «روی الهیثمی عن عمرو بن الحمق الخزاعی قال: بعث رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم سرية - الى أن قال - ثم هاجرت الى رسول الله صلى الله عليه وآله فبینا أنا عنده ذات يوم فقال لی یا عمرو هل لك أن أریک آية الجنة تأکل الطعام و تشرب الشراب و تمشی فی الأسواق قلت بلی بأبی انت قال صلى الله عليه وآله: هذا و قومه و أشار

الی علی بن ابی طالب علیه السلام و قال لی یا عمرو هل لك أن أریک آیه النار تأکل الطعام و تشرب الشراب و تمشی فی الأسواق قلت بلی بأبی انت قال صلی الله علیه و آله: هذا و قومه آیه النار و أشار الی معاویة...»

باب ۱۰ کتاب مزبور حاوی روایاتی است در این خصوص؛ از جمله: «الذهبی... عن عبدالله قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم:

إذ رأیتم معاویة علی منبری فاقتلوه»

شایان ذکر آن که «ذهبی» عالم معروف عامه و صاحب کتاب «میزان الاعتدال» این حدیث را «صحیح» دانسته و هر حدیثی که وی «صحیح» بشمارد از منظر اهل سنت و جماعت در عالیتین درجه اعتبار است. ضمناً ابن حجر - عالم بسیار متعصب سنی - نیز در کتاب «تهذیب التهذیب» در شرح حال سه تن از صحابه، این روایت را نقل کرده است. (همان، ص ۲۹۶)

در کتاب «مستدرک الصحیحین»، حاکم حسکانی، محدث نامبردار عامه و حافظ حدیث، در خصوص «بنی امیه» چنین آورده است (۴/۴۷۹): «عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: إنَّ اهل بیتی سلیقون من بعدی من أمتی قتلاً و تشریداً و إنَّ أشدَّ قومنا لنا بغضاً بنو امیه و بنوالمغیره و بنو مخزوم.» و از ابن مسعود ره ایت شده (کنز العمال ۹۱/۶ و ۱۴۲/۷) که: «قال إنَّ لكل دین آفة و آفة هذا الدین بنو امیه». در کتب دیگری نیز همین مضمون را - با صحیح دانستن حدیث - عرضه کرده اند (سبعة من السلف، المقصد السادس، باب ۱۲، ص ۳۰۴-۳۰۱)

بهره گیری از معروف ترین شرح نهج البلاغه از دانشمند نام آور اهل سنت، ابن ابی الحدید، در مواضع متعدد و از جمله در شرح و تفسیر خطبه ها و نامه های یاد شده در بخش بعد، در ارایه چهره معاویه از منظر محققان اهل سنت، برای اهل تحقیق، بسیار مفید خواهد بود.

ب - منابع شیعی

در نهج البلاغه - که مورد تأیید محققان اهل سنت نیز هست - در مواضع متعدد از

کلام امیر بلاغت و ایمان علیه الصلوة و السلام، تصویری گویا از بنیانگذار خلافت اموی، معاویه بن ابی سفیان، می بینیم. از جمله این موارد:

۱- خطبه های شماره ۵۱-۵۷-۶۱-۹۲-۹۷-۱۰۱-۱۰۷-۱۵۷-۱۶۲-۱۸۱-۱۹۱-۲۰۰.

۲- نامه های شماره ۶-۷-۸-۹-۱۰-۱۷-۲۸-۳۰-۳۲-۳۷-۳۹-۴۴-۴۸-۴۹-۵۵.

۵۸-۶۴-۶۵-۷۳-۷۵-۷۷-۱۱۷.

نمونه های چندی را با هم مرور می کنیم:

در خطبه ۵۱ حضرت می فرمایند: «... ألا وإن معاوية قادمًا من الغواة و عمّس

(عمّس) عليهم الخبر حتى جعلوا نُحُورهم اغراض المنية.»

در خطبه شماره ۹۳ ترجمه شهیدی (۹۲ ترجمه فیض الاسلام) پس از بازگشت

از جنگ نهروان فرموده اند: «... ألا ان أخوف الفتن عندي عليكم فتنة بنی امیة فانها

فتنة عمياء مُظلمة عمّت خُطَّتْها و خَصَّتْ بَلِيَّتْها و أصابَ البلاء من البصر فيها و أخطأ

البلاء من عمی عنها.

و أيم الله لتجدن بنی امیة لكم ارباب سوء بعدی كالناب الضروس تعدمُ بفيها و

تخبطُ بيدها و تزینُ برجلها و تمنعُ دَرَّها لا يزالون بكم حتى لا يتركوا منكم الا نافعاً لهم

او غير ضائرٍ بهم ولا يزال بلاؤهم حتى لا يكون انتصار أحدكم منهم إلّا...

نامه شماره ۷ نهج البلاغه از حضرت خطاب به معاویه حاوی چنین سخنانی

است: «... أمّا بعدُ أتتني منك موعظةٌ موصلةٌ، و رسالةٌ مُحَبِّرةٌ نَمَّقَتْها بضلالك، و

أَمْضَيْتْها بسوءِ رأيك، كِتَابُ أَمْرِيءٍ لَيْسَ لَهُ بَصَرٌ يَهْدِيهِ وَ لَأَقَائِدٌ مُرْشِدَةٌ، قَدْ دَعَاهُ

الهُوَى فَأَجَابَهُ، وَقَادَهُ الضَّلَالُ فَاتَّبَعَهُ فَهَجَرَ لَأَغْطَا وَ ضَلَّ خَابِطاً.

در نامه شماره ۱۰ حضرت، خطاب به معاویه چنین نوشته شده است: «... فَإِنَّكَ

مُتَرَفٌّ قَدْ أَخَذَ الشَّيْطَانُ مِنْكَ مَا أَخَذَهُ وَ بَلَغَ فِيكَ أَمَلَهُ وَ جَرَى مِنْكَ مَجْرَى الرُّوحِ

وَالدَّمِ...»

و نامه شماره ۳۲ نهج البلاغه خطاب به سردمدار سلطنت اموی این گونه است:

«... وَ أَرْدَيْتَ جِيلاً مِنْ النَّاسِ كَثِيراً، خَدَعْتَهُمْ بِغَيْكِ، وَ أَلْقَيْتَهُمْ فِي مَوْجِ بَحْرِكِ،

تَغْشَاهُمْ الظُّلُمَاتُ، وَ تَتَلَاطَمُ بِهِمُ الشُّبُهَاتُ، فَجَاوَزُوا عَنْ وَجْهِتِهِمْ، وَ نَكَصُوا عَلَى

أَعْقَابِهِمْ، وَتَوَلَّوْا عَلَى أَدْبَارِهِمْ، وَعَوَّلُوا عَلَى أَحْسَابِهِمْ، إِلَّا مَنْ فَاءَ مِنْ أَهْلِ الْبَصَائِرِ، فَإِنَّهُمْ فَارِقُوكَ بَعْدَ مَعْرِفَتِكَ، وَهَرَبُوا إِلَى اللَّهِ مِنْ مُوَازَرَتِكَ، إِذْ حَمَلْتَهُمْ عَلَى الصَّعْبِ، وَعَدَلْتَ بِهِمْ عَنِ الْقَصْدِ، فَاتَّقِ اللَّهَ يَا مُعَاوِيَةَ فِي نَفْسِكَ، وَجَاذِبِ الشَّيْطَانَ قِيَادَكَ، فَإِنَّ الدُّنْيَا مُنْقَطِعَةٌ عَنْكَ، وَالْآخِرَةُ قَرِيبَةٌ مِنْكَ، وَالسَّلَامُ.

نامه شماره ۳۷ امیر بلاغت این سر کرده ضلالت را چنین تصویر کرده است: «...»

فَسُبْحَانَ اللَّهِ مَا أَشَدَّ لُزُومَكَ لِلْأَهْوَاءِ الْمُبْتَدَعَةِ، وَالْحَيْرَةَ الْمُتَّبَعَةَ، مَعَ تَضْيِيعِ الْحَقَائِقِ، وَاطِّرَاحِ الْوَثَائِقِ. الَّتِي هِيَ لِلَّهِ طَلَبَةٌ، وَ عَلَى عِبَادِهِ حُجَّةٌ. فَأَمَّا إِكْتِثَارُكَ الْجِجَاجَ فِي عُثْمَانَ وَ قَتْلَتِهِ فَإِنَّكَ إِثْمًا نَصَرْتَ عُثْمَانَ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ لَكَ، وَ خَذَلْتَهُ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ لَهُ، وَالسَّلَامُ.

در نامه شماره ۴۴ خطاب به زیاد بن ابیه، نمایی کامل از معاویه عرضه شده است: «... وَ قَدْ عَرَفْتُ أَنَّ مُعَاوِيَةَ كَتَبَ إِلَيْكَ يَسْتَزِلُّ لُبَّكَ، وَيَسْتَفِلُّ غَرْبَكَ، فَاحْذَرُهُ، فَإِنَّمَا هُوَ الشَّيْطَانُ يَأْتِي الْمَرْءَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ، وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ، لِيَقْتَحِمَ غَفْلَتَهُ، وَيَسْتَلِبَ غِرَّتَهُ.

آنچه نگارنده در این مختصر عرضه می‌کند شمه‌ای است از آنچه قابل عرضه است. در این عرصه بزرگانی اهل فضیلت فضل تقدّم داشته‌اند. از جمله عالم جلیل القدر مرحوم علامه امینی در کتاب شریف الغدير ۸۰ نمونه از تصاویر معاویه در سنت و حدیث - آن هم از معتبرترین کتابها و مسانید از منظر اهل سنت - پیش چشم نهاده است که سخن آخر در این زمینه است و پژوهشگر بصیر با تورق این نمونه‌ها حجت را بر خویش، تمام شده - می‌یابد (الغدير، جلد ۱۰، ص ۱۳۸ تا ۱۷۷).

نیز برای دریافت دیدگاه شیعه، منابع چندی از جمله نهج الحق علامه حلی، الملاحم و الفتن سید بن طاووس، کامل شیخ بهایی، حدیقة الشیعه مقدس اردبیلی، شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور از میرزا ابوالفضل طهرانی و آثار علامه سید مرتضی عسکری، در این زمینه راهگشای حق پژوهان است.

با استمداد از عنایت حق و اولیاء حق علیهم السّلام، در نوشتاری دیگر، چهره معاویه در تاریخ را بر می‌رسیم؛ ان شاء الله.

منابع:

قرآن مجید

نهج البلاغه، ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، چاپ دوم، ۱۳۶۸، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، ۶ جلد در یک مجلد، بی تا (تاریخ نگارش مقدمه ۱۳۵۱).

۱- اجتهاد در مقابل نص، علامه سید عبدالحسین شرف الدین، ترجمه علی دوانی، چاپ دوم، ۱۳۹۶ هـ کتابخانه بزرگ اسلامی.

۲- الغدیر، علامه امینی، چاپ ششم، ۱۳۴۷، دارالکتب الاسلامیه.

۳- المیزان، ج ۱۸، ترجمه موسوی همدانی، چاپ اول، ۱۳۴۸، کانون انتشارات محمدی.

۴- المیزان، ج ۴۰، ترجمه موسوی همدانی، چاپ دوم، ۱۳۶۲، کانون انتشارات محمدی.

۵- باکاروان حله، زرین کوب، چاپ ششم، ۱۳۷۰، انتشارات علمی.

۶- بحر در کوزه، زرین کوب، چاپ دوم، ۱۳۶۷، انتشارات علمی.

۷- تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، محمد تقی جعفری.

۸- دکان فقر (مقاله)، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۱۶۲-۱۶۳، سال ۱۳۸۱.

۹- سبعة من السلف، آیه... فیروزآبادی، الطبعة الاولى، ۱۴۱۷ هـ، مؤسسه دارالهجرة.

۱۰- سرنی، دکتر زرین کوب، چاپ سوم، ۱۳۶۸، انتشارات علمی.

۱۱- سفینه صوفی (مقاله)، مجله اختصاصی گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره شش و هفت و هشت، تابستان، پائیز و زمستان ۱۳۸۱.

۱۲- شرح مثنوی شریف، دکتر شهیدی، چاپ اول، ۱۳۷۵، انتشارات علمی فرهنگی.

۱۳- شرح مثنوی شریف، فروزانفر، چاپ پنجم، ۱۳۷۱، زوار.

۱۴- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، الطبعة الاولى، ۱۴۰۷ هـ دارالجیل بیروت.

۱۵- فانوس خیال (مقاله)، مجله اختصاصی گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره سوم، پائیز ۱۳۸۰.

۱۶- مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی، فروزانفر، چاپ سوم، ۱۳۶۲، امیر کبیر.

۱۷- مثنوی معنوی با آخرین تصحیحات انگلیسی و تطبیق با متن فارسی، تصحیح زینولد

الین نیکلسون، زیر نظر دفتر پژوهش نشر بوته، با همکاری مرکز بین الملل گفتگوی تمدنها،

تهران، نشر بوته، چاپ اول، ۱۳۸۱.